

1-32

2274106 غضب آخیلئوس، پور پلئوس را بسرایی، ای الهه؛ 2274106a [غضب] ویرانگری که آخاییان را رنج‌های بی‌شمار آورد 2274106b و بسیار روان‌های دلیر پهلوانان را به هادس افکند، 2274106c و آنان را خرده‌طعمه‌هایی برای تمام سگان و پرندگان می‌ساخت، 2274106d و اراده‌ی زئوس به فرجام می‌رسید؛ 2274106e از آن هنگام که نخست آن دو، پور آثرئوس، شهریار مردان، و آخیلئوس خدای‌گون، عنادورزان، کنار ه گرفتند. 2274107 پس کدامین خدایان آن دو را عنادورزانه در رزمیدن آورد؟ 2274108 پسر لتو و زئوس، 2274109 چرا که او، خشمگین بر پادشاه، بیماری سختی در لشکر برانگیخت 2274109a و مردمان هلاک می‌شدند؛ از آن رو که پور آثرئوس آن خروسیس کاهن را بی‌احترام کرد، 2274110 چرا که او [خروسیس] سوی ناوهای تیزروی آخاییان رفت تا دخترش را آزاد سازد، و جان‌بهای بی‌اندازه می‌برد، بساک آپولون دورتیرانداز در دست گرفته بر عصای شاهی زرین، 2274110a و همه‌ی آخاییان را التماس می‌کرد و بیشتر دو پور آثرئوس را، آن دو فرمانده‌ی مردمان: 2274111 پوران آثرئوس و دیگر آخاییان نیک‌زهره‌پوشیده، بادا که خدایان دارای سراهای المپی به شما [رخصت] غارت کردن شهر پُریام و نیک به خانه باز آمدن را بدهند؛ 2274112 اما باشد که فرزند عزیز مرا رها کنید، و این جان‌بها را بپذیرید، به حرمت پسر زئوس، آپولون دورتیرانداز. 2274113 آنگاه تمام آخاییان دیگر، هم [درباره‌ی] گرامی داشتن راهب و هم پذیرفتن جان‌بهای درخشان بانگ رضایت برآوردند؛ 2274114 باری آگاممنون، پور آثرئوس را در دل خشنودی نبود؛ 2274114a دگر ظالمانه [خروسیس را] معزول می‌داشت 2274114b و با کلام قاطع فرمان می‌داد: 2274115 ای پیرمرد، مگر من کنار ناوهای میان‌تهی به تو نرسم. چه هم‌اکنون درنگ کرده یا بعدتر باز آمده، اینک عصای شاهی و بساک خداوند تو را حفظ نکند؛ 2274116 و من دخترت را رها نخواهم کرد 2274117 تا او را پیری سر رسد، در خانه‌ی من در آرگوس، دور از وطنش، رج‌زنان بر دار [بافندگی] و شریک بستر من؛ 2274118 دگر برو، 2274118a مرا برانگیخته مکن، تا امن‌تر بازگردی.

33-67

2274119 چنین می‌گفت، 2274119a و آن پیرمرد ترسید 2274119b و فرمان را اطاعت می‌کرد، 2274120 و خاموش کنار ساحل دریای خروشان روان گشت. 2274121 آنگاه آن پیرمرد، روان سوی دور دست‌ها، شهریار آپولون را، همو که لتوی نیک‌گیسو زاد، بسی فرا می‌خواند: 2274122 مرا بشنو، ای سیمین‌کمان، ای که خروسه را و کیلای مقدس را پناه داده‌ای و بر تیتدوس توانمندانه شهریاری، 2274122a ای اسمینتئوس، اگر گاه بر معبدی برای خشنودی تو بام ساختم و یا اگر گاه برای تو ران‌های پیه‌اندود گاو و بز را یکسره سوزاندم، این آرزوی مرا برآورده کن: 2274123 بادا که داناییان توان اشک‌های مرا با تیرهای تو دهند.

2274124 دعاکنان چنین می‌گفت 2274124a و آپولون فویبوس او را می‌شنید. 2274124b با دلی خشمگین، کمان و تیردان دوسر پوشیده بر دوش گرفته، از بلندای المپ پایین آمد؛ 2274125 هنگامی که خود حرکت کرد تیرها بر شانه‌های آن خشمگین [به هم خورده] به صدا درآمدند 2274126 و او همچون شب می‌آمد. 2274127 آنگاه دور از ناوها نشست، 2274127a و تیری به میان انداخت؛ 2274128 بانگ کمان سیمین، سهمگین بود. 2274129 نخست پی قاطران و سگان چابک می‌تاخت 2274129a اما سپس تیری بُرنده سوی خود آنان انداخته و به هدف می‌زد، 2274130 و هیمة‌های آتش اجساد، پراز دحام، بی‌وقفه می‌سوختند.

2274131 خدنگ‌های خداوند نه روز بر فراز لشکر می‌رفت 2274131a و در [روز] دهم آخیلئوس مردم را به مجمع فرا خواند، 2274132 چرا که الهه‌ی سپیدبازو، هرا، [چنین] به دلش انداخته بود، 2274133 زیرا نگران داناییان می‌بود، از آن رو که مردن‌شان را می‌دید. 2274134 هنگامی که آنان گرد هم آمدند و انجمن شدند، آخیلئوس تیز پا برخاسته میان آنان گفت: 2274135 ای پور آترئوس، اکنون گمان می‌کنم که ما، پس رانده شده، دوباره به خانه باز خواهیم گشت، اگر باشد که از مرگ بگریزیم آنگاه که جنگ و طاعون با هم آخاییان را در هم شکند. 2274136 دگر بیایید، از پیشگو یا قدیس و یا از خواب‌گزاری جویا شویم، چرا که رویا از زئوس است. باشد که او بگوید که چرا آپولون فویبوس چنین خشمگین بود؛ آیا او از نیایش و یا قربانی شکوه می‌کند و یا به طریقی دود پیه گوسفندان و بزبان بی‌نقص را دیده است و می‌خواهد بلا را از ما بگرداند.

68-91

2274137 همانا او چنین گفته، سپس بر جای نشست؛ 2274138 و کالخاس، پور تِستور، چه بسا بهترین تعبیرگران پرندگان، از میان‌شان برخاست، او که دانسته بود چه هست و چه خواهد بود و پیشتر بوده است؛ و از طریق نیروی پیشگویی خویش، آن که آپولون فویبوس به او اعطا کرد، ناوهای آخاییان را سوی ایلئوس هدایت کرد. 2274139 او، نیک اندیشیده در میان‌شان سخن راند و گفت: 2274140 ای آخیلئوس، محبوب زئوس، مرا به سخن گفتن از غضب آپولون، شهریار دورتیرانداز، فرمان می‌دهی؛ 2274141 پس من تو را خواهم گفت: 2274142 تو نیز واقف باش 2274142a و مرا سوگند خور که به راستی مرا با سخنان و با دستانت قاطعانه یاری خواهی داد، 2274143 چرا که گمان می‌کنم مردی را خشمگین خواهم کرد که بسیار بر همه‌ی آرگیوس‌ها قدرت دارد و آخاییان از او فرمان می‌برند، 2274144 زیرا پادشاه آنگاه که بر مردی پست‌تر خشم گرفته باشد قدرتمندتر [می‌گردد]، 2274145 از آن رو که حتی اگر خشم خود را همان‌روز فرو خورد، دگر از آن پس در سینه‌ی خویش کینه‌ای دارد تا آنکه به فرجامش رساند؛ 2274146 پس تو ابراز دار اگر مرا محافظت خواهی کرد.

2274147 و آخیلئوس تیز پا، در پاسخ او را خطاب کرد: 2274148 بس شهادت یافته و الهام را بگو، آن چه که دانسته‌ای، 2274149 چرا که قسم به آپولون، محبوب زئوس، همو که تو، ای کالخاس، دعاکنان

الهام‌هایش را بر داناییان آشکار می‌سازی؛ [تا] من زنده و بر زمین نظاره‌گرم، هیچ یک از داناییان جملگی کنار ناوهای میان‌تهی بر تو دستان سنگین نخواهد کوفت، و نه حتی توگویی آگامنون، همو که کنون مباحثات می‌کند که بسا بهترین آخاییان است.

92-129

2274150 و آنگاه پیشگوی پارسا، شهادت یافت 2274150a و زبان می‌گشود: 2274151 همانا او نه از نیایشی و نه از قربانی شکوه می‌کند، بلکه به خاطر کاهن، همو که آگامنون بی‌احترامش کرد، 2274151a دخترش را آزاد نکرد و جان‌بها را نپذیرفت؛ 2274151b پس از همین رو آن دورتیرانداز رنج داد و همچنان خواهد داد، 2274152 و بی شک او ویرانی ننگین داناییان را کنار نخواهد گذاشت تا هنگامی که آن دختر تیزچشم را بی‌قیمت و بی‌جان‌بها به پدر عزیزش بدهی، و برای خروسه قربانی مقدس برده، 2274153 و آنگاه او را خرسند ساخته، باشد که ترغیبش کنیم.

2274154 همانا او چنین گفت و سپس بر جای نشست، 2274155 و آگامنون، حاکم [سرزمین‌های] فراخ، از میان‌شان برخاست، پور آترئوس پهلوان، رنجیده، 2274156 و دل سراسر سیاهش از غیظ بس مالامال می‌گشت، 2274156a و دو چشمان اش به آتش فروزان مانسته بود؛ 2274157 نخست به کالخاس نگاهی ناگوار انداخته، گفت: 2274158 ای پیشگوی بدی‌ها، حتی یکبار حرفی نیکو به من نگفتی.

2274159 این بدی‌ها همواره برای پیشگویی کردن تو را در دل عزیز اند 2274159a و هرگز نه سخنی نیکو بگفتی و نه به فرجام رساندی، 2274160 و اکنون پیامبرانه در میان داناییان چنین سخن می‌رانی که بدین خاطر آن دورتیرانداز آنان را رنج می‌آفریند که من پذیرفتنِ جان‌بهای درخشان آن دختر، دخت‌خروس را نخواستم، چرا که بسی بر آن شدم که خودش را در خانه نگاه دارم، 2274161 زیرا [او را] بر همسر رسمی‌ام، کلوتایمنِسْتَره، ترجیح داده‌ام، چرا که هیچ از او پست‌تر نیست، نه در اندام و قامت، و نیز نه در دل و نه در کردار؛ 2274162 اما چنین خواهم که [او را] باز گردانم، اگر این‌طور بهتر [است]. 2274163 من بر آنم که مردم بی‌گزند بمانند، نه اینکه نابود گردند، 2274164 از طرفی، اینک برای من پیشکشی آماده کنید، تا به تنهایی در میان آرگیوس‌ها بدون پیشکشی نباشم، زیرا سزاوار نیست؛ 2274165 چرا که همه این را می‌بینید که پیشکشی من جای دیگر می‌رود.

2274166 و آنگاه آخیلئوسِ خدای‌گونِ تیزپا او را پاسخ داد: 2274167 ای پور آترئوس، پرشوکت‌ترین، مال‌دوست‌ترین همگان، چگونه آخاییان گشاده دل تو را پیشکشی بدهند؟ 2274168 هیچ کجا اموال عمومی انبوه رهاشده‌ای نشناخته‌ایم 2274169 و دگر آنچه از شهرها غارت کردیم، قسمت شده است، 2274169a و مردمان را پس گرفتن آن بخشیده‌ها سزاوار نیست. 2274170 اکنون دگر تو آن [دختر] را پیش خداوند بفرست، 2274171 از طرفی ما آخاییان [تو را] سه برابر و چهار برابر تلافی خواهیم داد، اگر زمانی زئوس [رخصت] دهد که شهر نیک‌دیوار کشیده‌ی ترویوا را غارت کنیم.

2274172 و آگامنون حاکم در پاسخ او گفت: 2274173 ای آخیلئوس خدای سان، گرچه دلیر هستی، اما این چنین [افکاری را] در ذهنت پنهان مکن، چرا که نه مرا فریب خواهی داد و نه ترغیب خواهی کرد.

2274174 مگر می خواهی که درحالی که تو پیشکشی ات را داشته باشی، من بدین گونه بی نصیب بنشینم، که مرا به وانهادن او فرمان می دهی؟ 2274175 باری اگر آخاییان گشاده دل مرا پیشکشی خواهند داد که مطابق دلم فراهم شده، به نحوی که هم ارزش باشد؛ 2274176 و اگر ندهند، من برای خود به چنگ می آورم، چه پیشکشی تو باشد، یا آياس و یا ادیسه، به چنگ آورده، خواهم برد؛ 2274177 و آن کس که سویس روم، او خشمگین خواهد گشت 2274178 و همانا دگر بار این ها را مرور خواهیم کرد.

2274178a اکنون بیا، ناوی سیاه به دریای خدای گون بکشانیم، 2274178b و بر آن پاروزنانی به کفایت گردآوریم 2274178c و قربانی در آن بنهیم، 2274178d و خود دخت خروسس خو برو را برنشاند،

2274179 و یک نفر مرد رازن، راهبر باشد، یا آياس یا ایدومئوس یا ادیسه ی خدای گون، یا تو، ای پور پلئوس، سهمگین ترین همه ی مردان؛ تا [قربانی] مقدس را ذبح کرده، او را، آن دورتیرانداز را خرسند سازی.

2274180 و سپس آخیلئوس تیز پا قهرآلود نگریسته، به او گفت: 2274181 هان ای جامه ی بی شرمی پوشیده، ای طمعکار، چگونه کسی از آخاییان با رغبت از سخنان تو پیروی کند، و به راهی رفته یا با مردان توانمندانه بجنگد؟ 2274182 چرا که من به خاطر نیزه اندازان ترویایی به اینجا برای جنگیدن نیامدم، از آن رو که برای من هیچ تقصیرکار نیستند، 2274183 زیرا هرگز نه گله و نه اسبان مرا گریزانند و نه در فتیای جوان پرور و حاصل خیز هرگز محصولی را آسیب رسانند، چرا که بسی چیزها در میان بود، هم کوه های پرسیا و هم دریای خروشان. 2274184 دگر ای بس بی شرم، ای سگ چشم، برای اعاده ی احترام از ترویاییان برای منلائوس و خودت همگی از تو پیروی کردیم تا تو خرسند گردی؛

2274185 و بدین نه اعتنایی کرده 2274185a و نه وقعی می نهی 2274186 و تهدید می کنی که خود پیشکشی مرا که برایش زحمت بسیار کشیده ام و پسران آخاییان به من دادند برای خود می پری؛ 2274187 و آنگاه که آخاییان شهر نیک سامان یافته ی ترویاییان را غارت کنند هرگز پیشکشی چون آن تو نگیرم.

2274188 باری بیشتر دشواری جنگ را دستان من پیش می برند، 2274189 و با این حال اگر هنگام تقسیم غنائم رسد تو را پیشکشی بس عظیم تر [است]، 2274189a اما من [پیشکشی] اندک و عزیز بُرده، آنگاه که از جنگیدن خسته شوم سوی ناوها می روم. 2274190 اکنون روانه ی قتیای می شوم، چرا که بی شک با ناوهای نوک خمیده سوی خانه بازگشتن بسی بهتر است، 2274190a فکر نمی کنم [خواهم] در اینجا بی احترام شده، برای تو مال و ثروت ببندوزم.

172-205

2274191 و آنگاه شهریار مردان، آگامنون، به او جواب داد: 2274192 بی‌شک اگر دلت [بدین سو] می‌رود، بگریز. 2274192a من تو را التماس نمی‌کنم که به خاطر من بمانی، 2274193 در کنار من دیگران [بسیار] اند که مرا احترام خواهند کرد و مهمتر از همه زئوس رای‌زن. 2274194 [تو] برای من منفورترین شاهان زئوس پرورده هستی، 2274195 چرا که عنادورزی و جنگ و نبرد تو را همیشه عزیز [بوده است]. 2274196 اگر بس قدرتمند هستی، زمانی خداوند آن را به تو اعطا کرد. 2274197 با ناوهای خودت و هم‌زمان خودت سوی خانه برو و بر مورمیدون‌ها شهریاری کن، 2274197a من به تو وقعی نمی‌نهم 2274197b و به کینه‌توزی‌ات توجهی نمی‌کنم، 2274198 اما به تو چنین اخطار خواهم داد: 2274199 چون آپولون فویبوس دخت خروسس را از من برای خود می‌ریاید، من او را با ناوهای خودم و هم‌زمان خودم خواهم فرستاد، 2274199a باری من خود به استراحتگاهت رفته، دخت‌بریسئوس خوبرو را، آن پیشکشی تو را ببرم، تا خوب ببینی چقدر از تو برتر هستم، و نیز دیگری بترسد که [خود را] همچون من بداند و با من قیاس کند.

2274200 چنین گفت 2274201 و پور پلئوس را درد آمد، 2274201a و در قلب اش میان سینه‌ی پرمو بین دو تصمیم مردد ماند: یا او شمشیر تیز از کنار ران بیرون کشیده، آنان را بایستاند، و خود پور آترئوس را بکشد، یا خشم فرو برده و دلش را مهار کند. 2274202 او درحالی‌که در دل و جاننش در آن [تصمیم] تعمق می‌کرد، داشت شمشیر بزرگش را از غلاف بیرون می‌کشید، اما آتنا از آسمان آمد، 2274203 زیرا هرا، الهه‌ی سپیدبازو، هر دو را به یک اندازه در دل دوستدار و نگران، [او را] پیش فرستاد. 2274204 پشت سر ایستاد 2274204a و پور پلئوس را از موی زربینش گرفت؛ تنها بر او خود را آشکار کرده، 2274205 و هیچ یک از آن دیگران نمی‌دیدند. 2274206 آخیلئوس حیران شد، 2274206a برگشت 2274206b و به ناگاه آتنا‌ی پالاس را شناخت، 2274207 و دو چشم هولناک آن [الهه] فروزان گشت. 2274208 پس او را صدا کرده، با سخنان بالدار پیش می‌خواند: 2274209 ای فرزند زئوس دارنده‌ی آیگیس، چرا باز آمده‌ای؟ 2274210 از آن رو که گستاخی آگامنون، پور آترئوس را ببینی؟ 2274211 دگر به تو خواهم گفت 2274211a آنچه گمان می‌کنم به انجام خواهد رسید: 2274212 که با جسارتش به زودی جان [خود] را از میان ببرد.

206-244

2274213 آنگاه آتنا، الهه‌ی درخشان‌چشم او را گفت: 2274214 من از آسمان آمدم تا غیظ تو را پایان دهم، اگر فرمان بری، 2274215 و الهه‌ی سپیدبازو، هرا، هر دو را به یک اندازه در دل دوستدار و نگران، مرا پیش فرستاد. 2274216 دگر بیا و از عنادورزی دست بردار، 2274216a و شمشیر در

دستت را مکش، 2274217 بلکه همانا با سخنان او را **بیم ده که** چگونه خواهد بود؛ 2274218 چرا که من چنین می‌گویم، 2274218a و بی‌شک آن [چه می‌گویم] به انجام خواهد رسید.

2274219 و آنگاه به خاطر همین گستاخی تو را سه برابر هدایای درخشان خواهد بود، 2274220 تو اما خوشتن‌داری کن، 2274220a و از من فرمان بر.

2274221 و در پاسخ آخیلئوس تیز پا او را گفت: 2274222 ای الهه، گرچه در دل بسی خشمگین گشته [ام]، بایستی سخن هر دوی شما را پاس داشت؛ 2274223 زیرا چنین بهتر [است]. 2274224 آن کس که از خدایان فرمان برد، او را چه بهتر می‌شنوند. 2274225 [چنین] گفت 2274225a و دست سنگین بر قبضه‌ی سیمین گذاشت، 2274225b شمشیر بزرگ به غلاف باز فرو برد، 2274225c و از فرمان آتنا نافرمانی نکرد؛ 2274226 همو که [دگر] به المپ رفته بود، به سراهای زئوس دارنده‌ی آیگیس، نزد دیگر ایزدان.

2274227 اما پور پلئوس دگر باره با سخنان ناگوار پور آترئوس را خطاب کرد، 2274227a و هیچ از خشمش دست برنداشت:

2274228 ای می‌خواره، که چشم سگ و قلب آهو داری، نه هرگز در جنگ کنار مردم زره پوشیدن را در دل تاب آورده‌ای و نه با شایسته‌ترین‌های آخانیان به کمینگاهی رفتن را، 2274229 و این تو را همچون مرگ است. 2274230 بی‌شک تو را مطلوب‌تر است هدیه‌های آن کس را که در لشکر گسترده‌ی آخانیان در برابر تو [چیزی] گوید بر بایی.

2274231 ای شاه مردم‌خوار، که بر بی‌مقداران شهریاری می‌کنی، 2274232 بی‌شک، ای پور آترئوس، باشد که اکنون برای آخرین بار درشتی کرده باشی. 2274233 پس به تو می‌گویم 2274233a و بر سوگندی عظیم قسم خواهم خورد؛ 2274234 قسم بر این عصای شاهی، که هرگز برگ و شاخه نخواهد داد، از آن هنگام که نخست در کوه‌ها از کنده‌اش جدا شده است و باز جوانه نخواهد زد، 2274235 چرا که [تینخ] مفرغ، هم برگ و هم پوست را از گرداگردش برکند. 2274236 اکنون اما آن را پسران آخانیان در دست می‌گیرند، آن قانون‌گزاران که از رسوم با نام زئوس دفاع می‌کنند، 2274237 و این تو را سوگندی عظیم خواهد بود.

2274238 بی‌شک زمانی نیاز به آخیلئوس سراغ جملگی پسران آخانیان خواهد آمد، 2274239 و آنگاه حتی زاری‌کنان نخواهی توانست وقتی به دست هکتور خونخوار، مرده بیفتند بسیاری را حفظ کنی؛

2274240 و تو، خشمگین، قلب [خود] را از میان خواهی درید، که چرا بهترین آخانیان را هیچ احترام نکردی.

245-284

2274241 پور پلئوس چنین گفت، 2274241a و عصای شاهی گل‌میخ زرین کوبیده را بر زمین انداخت، 2274241b و خود نشست؛ 2274242 و از سوی دگر پور آترئوس در غضب می‌شد 2274243 و در

میان آنان نستور خوش آوا، سخن‌دان شیوای پولسیان، برخاست و از زبان او نوایی شیرین‌تر از شهد جاری گشت. 2274244 اینک همانا بر او دو نسل از آدمیان میرا به زوال رفته است، نخست آنان که هم‌زمان با او بالیده بودند، و نیز [آنان که] در پولس مقدس زاده شده بودند، 2274244a و میان سومین [نسل] شهریاری می‌کرد.

2274245 او، نیک اندیشیده در میان‌شان سخن راند و گفت:

2274246 دریغا! به راستی اندوهی عظیم بر سرزمین آخایی می‌آید 2274247 و بی‌شک پریام و فرزندان پریام به وجد خواهند آمد و دیگر ترویاییان در دل بسی شاد خواهند گشت اگر همه‌ی این‌ها را [درباره] جدال شما دو نفر بدانند، شما که در رایزنی و در رزمیدن از داناییان بالاتر هستید؛ 2274248 اما [مرا] اطاعت کنید، 2274249 زیرا هر دو از من جوان‌تر هستید؛ 2274250 چرا که من پیش از این با مردانی حتی بهتر از شما همنشین بودم، 2274250a و آنان هرگز مرا سبک نمی‌کردند. 227425 باری هنوز مردانی چنین ندیدم، و دگر نبینم امثال پیریتوس و دروآس، چوپان مردمان و کاینئوس و اکسادیوس و پلوفموس خدای‌وار، و تسئوس پور آیگئوس، همتای نامیرایان. 2274252 آنان قدرتمندترین مردان بالیده بر زمین بودند، 2274253 [آنان] قدرتمندترینان بودند 2274253a و با قدرتمندترینان می‌رزمیدند، 2274253b و سنتورهای کوهنشین را سرسختانه نابود ساختند. 2274254 همانا من با آنان هم‌سخن بودم، از پولس آمده، از دوردست، از سرزمینی دور، 2274255 چرا که آنان خود [مرا] فراخواندند؛ 2274256 و من خود به تنهایی می‌رزمیدم، 2274257 و با آنان هیچکس از این میرایانی که کنون بر زمین هستند رزمیدن نتواند؛ 2274258 و آنان به پندهای من گوش می‌دادند 2274258a و فرمانم را اطاعت می‌کردند. 2274259 دگر شما نیز اطاعت کنید، چون اطاعت نیکوتر [است]. 2274260 تو گر نیک هستی، دختر او را برای خود نبر 2274260a بلکه رهایش کن، همان‌طور که پسران آخاییان نخست به او پیشکش کردند، 2274261 و تو، ای پور پلئوس، خواه که در برابر شاه عناد ورزی، چرا که شاه صاحب‌عصا، همو را که زئوس ارج داد، هرگز احترامی همسان [با دیگران] قسمتش نشده است. 2274262 گر تو قدرتمندتر هستی و تو را مادر الهه‌ای [بود که] زاد، باری، او هنوز برتر است، چرا که بر [مردمان] بیشتر شهریاری می‌کند. 2274263 ای پور آترئوس، تو غیظ خود را پایان ده، 2274264 همانا که من خود التماس می‌کنم که خشم را در برابر آخیلئوس فرونشانی، او که همه‌ی آخاییان را حفاظی است بزرگ در برابر جنگ سخت.

285-311

2274265 در پاسخ، آگاممنون فرمانروا او را گفت: 2274266 ای پیرمرد، به راستی که تمام این‌ها را بر حق گفتی، 2274267 باری این مرد می‌خواهد بالاتر از تمام دیگران باشد، 2274267a می‌خواهد بر همه قدرت داشته باشد، بر همه شهریاری کند، همگان را فرمان راند؛ و می‌دانم کسی [هست] که پیروی نخواهد کرد. 2274268 اگر خدایان همیشه باشند، از او نیزه‌اندازی ساختند، از این رو او را اجازه‌ی ناسزا سخن گفتن نیز داده‌اند؟

2274269 آنگاه آخیلئوس خدای گون حرفش را بریده، او را پاسخ داد: 2274270 باشد که من بزدل و بی مقدار خوانده شوم اگر خود را در هر کار و هر آنچه بگویی به تو واگذارم. 2274271 دیگران را چنین فرمان ده، 2274271a اما به من دستور نمی دهی، 2274272 چرا که من خود دانم که دیگر از تو اطاعت نخواهم کرد؛ 2274273 و تو را چیز دیگری می گویم، 2274273a و تو [آن را] به خاطر خودت بسپار: 2274274 من با دستانم به خاطر آن دختر با تو در رزم نمی شوم، نه با تو و نه با آن دیگری، چون هر [آنچه را] به من داده، برای خود بردید؛ 2274275 و باقی آنچه کنار ناوهای تیزروی سیاه آن من است، هیچ یک از آنها را برخلاف میل من برنگرفته و نخواهی برد. 2274276 بیا، خود بیاموز، باشد که اینان نیز بفهمند 2274277 که بی درنگ خون تیره ی تو بر نیزه ام روان خواهد شد.

2274278 آن دو این چنین با سخنان ناسزاوار جدل کرده، برخاستند، 2274278a و انجمن را کنار ناوهای آخاییان رها کردند. 2274279 پور پلئوس با پور منویتیوس و آن همزمانش سوی استراحتگاه ها و ناوهای همسنگ می رفت، 2274280 اما سپس پور آترئوس، ناو تیزروئی را سوی دریا پیش کشاند، 2274280a بر آن بیست پاروزن گزید 2274280b و در آن قربانی برای خداوند نهاد، 2274280c و دخت خروسس خو برو را برده و بر نشاند؛ 2274281 و ناخدا، ادیسه ی پرنیرنگ، [بر آن] قدم در گذاشت.

312-344

2274282 آنگاه آنان بالا رفته، راه های آبی را در می نور دیدند 2274282a و پور آترئوس مردمان را به تطهیر خودشان فرمان می داد. 2274283 آنان خود را تطهیر کرده، 2274283a و ناپاکی هایشان را به دریا می انداختند 2274283b و آپولون را کنار ساحل دریای بی حاصل هم از گاو و هم از بز آن قربانی بی نقص می دادند 2274284 و بوی پیه با دودی چرخان به آسمان رسید. 2274285 آنان این چنین بدین امور در لشکر مشغول بودند، 2274286 اما آگاممنون به عنادورزی که نخست با آن آخیلئوس را تهدید کرد پایان نمی داد؛ 2274286a باری او هم به تالتوبیوس و هم به ائوروباتس، آن دو که پیک و پیشکار آماده به خدمت او بودند، گفت:

2274287 به استراحتگاه آخیلئوس، پور پلئوس روید، 2274288 با دست دخت بریستئوس خو برو را گرفته و بیاورید؛ 2274289 و اگر ندهد، من خود با مردان بیشتر آمده برای خود به چنگ آورم، 2274290 و این او را ناگوارتر خواهد بود.

2274291 چنین گفته، [آنان را] پیش می فرستاد، 2274291a و با کلام قاطع فرمان می داد. 2274292 آن دو ناگزیر کنار ساحل دریای بی حاصل پیش رفتند 2274292a و به استراحتگاه و ناوهای مورمیدون ها رسیدند، 2274292b و او را نشسته کنار استراحتگاه و نیز ناو سیاهش یافتند. 2274293 آنگاه آخیلئوس از دیدن آن دو هیچ خرسند نشد. 2274294 آن دو، ترسان و شرمگین از پادشاه، ایستادند. 2274294a او را نه چیزی می گفتند و نه چیزی می پرسیدند؛ 2274295 اما او خود در دلش فهمید 2274295a و دهان گشود:

2274296 درود بر شما ای پیک‌ها، فرستادگان زئوس و مردان، 2274296a نزدیک‌تر آید 2274297 ؛ برای من شما مقصر نیستید، بلکه آگاممنون [مقصر است]، او که شما را به خاطر آن دختر، دخت‌بریسئوس، پیش می‌فرستاد. 2274298 دگر بیا، ای پاتروکلوس زئوس‌تبار، دختر را بیرون آور 2274298a و به این دو بده تا ببرند، 2274299 و این دو خود هم نزد خدایان فرخنده و هم نزد آدمیان میرا، و هم در برابر آن پادشاه بی‌رحم شاهد باشند، اگر زمانی باز به من نیاز شود تا آن دیگران را از ویرانی ننگین در امان دارم؛ 2274300 چرا که همانا او در دل نابودگرانه می‌خروشد 2274300a و هیچ ندانسته است که [باید] پیش و پس را با هم دریابد، تا آخاییان کنار ناوها برای او ایمن بجنگند.

345-385

2274301 چنین گفت، 2274301a و پاتروکلوس هم‌رزم عزیزش اطاعت می‌کرد 2274301b و دخت‌بریسئوس خوبرو را از استراحتگاه بیرون آورد 2274301c و سپرد تا ببرند، 2274302 و آن دو به کنار ناوهای آخاییان باز می‌گشتند، 2274303 و آن زن ناگزیر با آن دو می‌رفت. 2274304 از طرفی آخیلئوس گریان، دور از هم‌زمانش، خمیده بر ساحل دریای خاکستری، خیره به آب‌های بی‌پایان نشست. 2274305 دستانش را بالا برده، بسی مادر عزیزش را فرا می‌خواند: 2274306 ای مادر، چون مرا چنین کوتاه‌عمر زادی، زئوس بلند-رعد المپی مدیون است که احترام مرا به دستم دهد؛ 2274307 و او کنون به من حتی ذره‌ای احترام نگذاشت، 2274308 چرا که پور آثرئوس، آگاممنون، فرمانروای [سرزمین‌های] فراخ، مرا بی‌احترام کرد، 2274309 زیرا پیشکشی مرا به چنگ آورده، خود برده و نگه می‌دارد. 2274310 اشک ریزان چنین می‌گفت، 2274310a و مادر گرانقدرش نشسته در عمق دریا کنار پدر پیرش او را می‌شنید. 2274311 سراسیمه همچون مه از دریای خاکستری برآمد 2274311a و سپس پیش او [که هنوز] اشک ریزان [بود]، نشست. با دستش او را نوازش کرده، صدا می‌کرد و سخن می‌گفت: 2274312 فرزندم، چرا می‌گریی؟ 2274313 چه غصه‌ای به دل ات آمد؟ 2274314 بلند بگو، در ذهنت پنهان مکن، تا هر دو بدانیم. 2274315 آخیلئوس تیز پا آهی سنگین کشیده، او را پاسخ داد:

2274316 [خود] دانسته‌ای، 2274317 پس چرا تمام آن را برای تو که می‌دانی بازگویم؟ 2274318 سوی تیس، شهر مقدس انتیون، می‌رفتیم. 2274318a آن [شهر] را غارت کردیم، و همه را به اینجا می‌آوردیم 2274319 و پسران آخاییان آنها را میان خود به نیکی تقسیم کردند؛ 2274319a و برای پور آثرئوس، دخت خروسس خوبرو را گزیدند. 2274320 آنگاه خروسس، کاهن آپولون دورتیرانداز سوی ناوهای تیزروی آخاییان مفرغ‌پوش آمد تا دخترش را آزاد سازد، جان‌بهای بی‌اندازه می‌برد، بساک آپولون دورتیرانداز در دست گرفته بر عصای شاهی زرین، 2274320a و همه‌ی آخاییان را التماس می‌کرد و بیشتر دو پور آثرئوس را، آن دو فرمانده‌ی مردمان؛ 2274321 آنگاه دگر تمام آخاییان هم [درباره‌ی] گرامی داشتن راهب و هم پذیرفتن جان‌بهای درخشان بانگ رضایت برآوردند؛ 2274322 باری آگاممنون،

پور آثرئوس را در دل خشنودی نبود، 2274322a دگر ظالمانه [او را] معزول می‌داشت 2274322b و با کلام قاطع فرمان می‌داد.

2274323 آن پیرمرد، خشمگین، باز می‌آمد، 2274324 و آپولون او را دعاکنان شنید، چرا که برایش بسیار عزیز بود؛ 2274324a و تیری نحس سوی آرگیوس‌ها انداخت، 2274325 و اکنون آن مردمان یکی پس از دیگری می‌مردند؛ 2274325a و آن خدنگ‌های ایزد از هر سو بر لشکر گسترده‌ی آخاییان می‌تاخت، 2274326 و پیشگو، نیک دانسته، برای ما الهامات دورتیرانداز را می‌گفت.

386-427

2274327 من نخست فرمان دادم که بی‌درنگ از خداوند دلجویی کنیم. 2274328 در آن هنگام خشم بر پور آثرئوس چیره شد، 2274328a و ناگاه برخاسته سخنی تهدیدآمیز گفت که کنون به انجام رسیده است. 2274329 چرا که آخاییان تیزچشم با ناوی تیزرو او را سوی خروسس می‌فرستند، 2274329a و شهریار را هدیه‌ها می‌برند. 2274330 کنون پیک‌ها آمدند و او را، آن دختر بریسئوس را، همو که پسران آخاییان به من دادند، از استراحتگاه بردند؛ 2274331 باری، تو اگر می‌توانی، فرزند نیکویت را حمایت کن، 2274332 به المپ رفته، زئوس را بطلب، همانا اگر هرگز با سخن و یا با عملی دل زئوس را شاد کردی؛ 2274333 چرا که بارها تو را در تالارهای پدرت شنیدم، آنگاه که مباحثات‌کنان می‌گفتی پور خرونوس تاریک‌ابر را به تنهایی در میان نامیرایان از ویرانی‌نگین در امان داشتی، آنگاه که دیگر المپیان، هرا و پوسیدون و نیز آتنا پالاس، می‌خواستند او را ببندند؛ 2274334 اما تو، ای الهه، آمده و او را از بند راندی، بی‌درنگ آن صدبازو را به المپ افراشته فراخواندی، همو که خدایان، بریارئوس و همه‌ی مردان آیگیون می‌خوانند، 2274334a چرا که او در زور از پدر خود نیز برتر [است].

2274335 سپس او کنار پور خرونوس و مسرور از ارج او، نشست. 2274336 ایزدان فرخنده از ترس او چندان زده 2274336a و دگر [زئوس را] نیستند. 2274337 کنون اینها را به یاد او آورده، کنارش نشین و زانوانش را بگیر، بلکه به طریقی یاری رساندن به ترویاییان را بخواهد و آن آخاییان را بر پاشنه‌ی کشتی و گرداگرد دریا در هم کوفته، بُکشد، تا همگی از پادشاهشان بهره‌برند؛ و پور آثرئوس، آگاممنون، فرمانروای [سرزمین‌های] فراخ، به بلاهت خود پی برد که بهترین آخاییان را احترام نکرد.

2274338 و آنگاه تتیس، اشک ریزان، او را پاسخ داد: 2274339 آه ای کودک من، چرا تو را به نحسی زاده و می‌پروردم؟ 2274340 ای کاش چنین می‌بود که بی‌اشک و بی‌اندوه کنار ناوها می‌ماندی،

درحالی‌که اکنون تو را قسمت [عمری] چنین کوتاه [است] و نه چندان بلند. 2274341 و اکنون هم جوان‌مرگ و هم سرگشته میان همگان می‌گشتی؛ 2274342 پس تو را برای قسمتی شوم در تالارها زادم. 2274343 من خود به المپ برف‌گرفته می‌روم تا این سخن تو را به زئوس رعد افکن گویم، بلکه ترغیب گردد. 2274344 باری، تو اکنون کنار ناوهای تیزرو نشسته، بر آخاییان غضب گرفته، و یکسره از جنگ حذر کن؛ 2274345 چرا که زئوس دیروز همراه اتیوپیاییان پارسا برای جشنی سوی اقیانوس رفت 2274345a و خدایان همگی با او همراه شدند، 2274346 اما در روز دوازدهم به المپ باز خواهد آمد،

2274346a و در آن هنگام به خاطر تو سوی سرای کف-مفرغین زئوس می‌روم، 2274346b به زانوی او افتاده، 2274346c و دانم که او را ترغیب خواهم کرد.

428-457

2274347 آنگاه چنین گفته برفت 2274347a و او را همان‌جا رها کرد، خشمگین در دلش به خاطر [آن] زن نیک‌اندام، همو که بر خلاف میلش با زور از او گرفتند. 2274348 در همان حال ادیسه، قربانی مقدس برده، سوی خروسه می‌آمد 2274349 و آنگاه که آنان به میان بندر بس ژرف رسیدند، بادبان‌ها را برچیده، و در ناو سیاه نهادند؛ 2274349a دکل را نزدیک آورده، شتابان با ریسمان بر پایه‌اش فرو کشیدند 2274349b و ناو را با پارو سوی لنگرگاه پیش راندند. 2274350 لنگرها را بیرون انداخته، 2274350a و ریسمان‌های پاشنه‌ی کشتی را بر بستند 2274351 و خود سوی کرانه‌ی دریا بیرون می‌آمدند؛ 2274351a قربانی را برای آپولون دورتیرانداز بیرون آوردند، 2274352 دخت خروسس از ناو دریایما بیرون آمد؛ 2274353 و آنگاه ادیسه پرنیرنگ، او را سوی محراب آورده، در دستان پدر عزیزش می‌نهاد 2274353a و او را گفت:

2274354 ای خروسس! آگاممنون، شهریار مردان، مرا پیش فرستاد تا هم فرزند تو را آورده و هم قربانی مقدس را به خاطر داناییان برای فویبوس ذبح کرده، بلکه از شهریار دلجویی کنیم، همو که کنون آرگوسیان را مصیبت‌های پر سوگ فرستاد. 2274355 چنین گفته، [دختر را] در دستانش می‌نهاد، 2274355a و او خرسند گشته، فرزند عزیزش را پذیرا شد.

2274356 بی‌درنگ قربانی مقدس را برای آن خدا به ترتیب پیرامون محراب نیک‌ساخته ایستاندند، 2274356a دست‌هایشان را تطهیر کردند، و آنگاه بلغور جو بالا بردند؛ 2274357 و در میان‌شان، خروسس دست‌ها را بالا برده و بلند دعا می‌کرد: 2274358 مرا بشنو، ای سیمین‌کمان، ای که خروسه را و کیلای مقدس را پناه داده‌ای و بر تندوس توانمندانه شهریاری؛ 2274359 به راستی که پیش از این مرا دعاکنان شنیدی، 2274359a و مرا احترام کردی و مردم آخایی را بس آشفتی. 2274360 هم‌اکنون نیز این آرزوی مرا برآورده کن: 2274361 اینک نیز داناییان را از ویرانی ننگین در امان دار. 2274362 دعاکنان چنین گفت 2274362a و آپولون فویبوس او را شنید.

458-492

2274363 سپس هنگامی که دعا کردند و بلغور جو افشانند، نخست [سر قربانی را] پس کشیدند، ذبح کردند و پوست کنند و ران‌ها را جدا کرده، در پیه دو لایه شده پوشاندند 2274363a و گوشت خام را بر آن [ران‌ها] قرار دادند؛ 2274364 و آن پیرمرد بر سیخ آتش می‌زد، 2274364a و بر [آنها] شراب تابان می‌ریخت، 2274365 و جوانان کنار او چنگال‌های پنج‌شاخه در دست می‌گرفتند. 2274366 سپس هنگامی که دو ران [قربانی] تماماً سوخت و اندرونه‌ها را خوردند، باقی را تکه کردند و سپس از دو سو به

سیخ زدند، ماهرانه کباب کردند، و همه را برای خود پایین کشیدند. 2274367 پس هنگامی که کار خود را متوقف کردند، ضیافتی برپا ساختند و جشن می‌گرفتند و دل‌شان در آن ضیافت برابر هیچ کم نمی‌داشت.

2274368 دگر آنگاه که از میل به خوردنی و نوشیدنی رها شدند، پسران قدح‌ها را لبالب از باده پر کردند، سپس ساغرریزی را آغاز کرده و بین همه تقسیم کردند، 2274369 و آنان تمام روز با رقص و آواز خداوند را خشنود می‌ساختند؛ پسران آخاییان آن دور-کردار را ستوده، سرودهای آپولونی زیبا می‌سرودند، 2274370 و او شنیده، دلش خشنود می‌گشت.

2274371 و وقتی خورشید پایین رفت و غروب سر رسید، آنگاه کنار ریسمان‌های ناوها به خواب رفتند؛ 2274372 و وقتی پگاه انگشت گلگون نوزاده پدیدار شد، در آن هنگام سوی لشکر گسترده‌ی آخاییان رهسپار می‌گشتند.

2274373 آپولون دورتیرانداز آنان را بادی موافق می‌فرستاد، 2274374 و آنان دکل را ایستاده و بادبان‌های سفید را گسترده. 2274374a باد میانه‌ی بادبان‌ها را برآورد، 2274374b و موج خیزان در دو سوی دماغه‌ی ناو روان سخت می‌خروشید، 2274375 و آن [ناو] مسیرش را درنور دیده، بر موج می‌رفت.

2274376 پس هنگامی که به لشکر گسترده‌ی آخاییان رسیدند، آنان ناو سیاه را به خشکی بر بالای ساحل کشانده، و تیرک‌های بلند را به زیرش گسترده. 2274377 و خود میان استراحتگاه‌ها و ناوها متفرق می‌شدند.

2274378 در همان حال او، پسر زئوس تبار پلئوس، آخیلئوس تیز پا، کنار ناوهای تیزرو نشسته، غضب می‌کرد. 2274379 نه هرگز سوی مجمع شوکت‌آفرین می‌رفت و نه حتی به جنگ؛ 2274379a بلکه قلب عزیزش را می‌پژمرد، آنجا مانده، 2274379b و هیاهو و جنگ را آرزو می‌کرد.

493-530

2274380 باری هنگامی که پس از آن دوازدهمین پگاه برآمد، آنگاه خدایان همیشه باشند، همه با هم سوی المپ آمدند، 2274380a و زئوس رهبری می‌کرد. 2274381 تتیس درخواست فرزند خویش را از یاد نبرده بود؛ 2274381a دگر او از موج دریا برآمد 2274382 و سپیده‌دم سوی آسمان عظیم و المپ بالا رفت.

2274383 پور تیزبین خرونوس را نشسته بر بالاترین قله‌ی المپ چندفراز دور از دیگران یافت؛ 2274384 و آنگاه در برابر او نشست، 2274384a و با دست چپ زانوانش را گرفت، 2274384b و سپس با دست راست زیر چانه‌اش را گرفته، ملتمسانه زئوس شهریار، پور خرونوس را گفت:

2274385 ای زئوس پدر، اگر هرگز در میان نامیرایان با سخن و یا با عمل تو را یاری دادم، این آرزوی من را برآورده کن. 2274386 پسر مرا محترم گردان، همو که جوان‌مرگ‌ترین دیگران می‌گشت؛

2274387 اما اکنون شهریار مردان آگامنون او را بی‌احترام کرد، 2274388 چرا که پیشکشی‌اش را ربوده، گرفته و خود می‌برد. 2274389 باری، همانا تو، ای زئوس المپی رایزن، او را احترام ده، چندی

تروپاییان را قدرت پیش بنه 2274390 تا بلکه آخاییان پسر مرا احترام کرده و او را با احترام بزرگ دارند.

2274391 چنین گفت، 2274392 و زئوس ابرگردآور او را هیچ پاسخی نداد، 2274392a بلکه چندی خاموش نشست، 2274393 و آنگاه تتیس زانوانش را در گرفت و چنان چنگ زده، درمی‌آویخت، 2274393a و باز دوباره طلب می‌کرد:

2274394 همانا با من عهدی وفادارانه ببند، و اشارتی کن و یا نپذیر، چرا که تو را هیچ ترسی [نیست]، بلکه من نیک بدانم این چنین بی احترام‌ترین خدا میان همگان هستم.

2274395 و زئوس ابرگردآور بسی لبریز از خشم او را پاسخ داد:

2274396 بی‌شک این کارها هلاکت‌بار [است]؛ و مرا به جدال کردن با هرا برمی‌انگیزی که مرا با سخنان ملامت‌بار خشمگین گرداند، 2274397 و حتی همواره این گونه در بین خدایان نامیرا مرا سرزنش می‌کند 2274397a و به من می‌گوید که تروپاییان را در نبرد یاری می‌کنم. 2274398 باری، تو اکنون دگر بازگرد، تا هرا چیزی نفهمد، 2274399 و من در این امور نظر خواهم کرد تا به سرانجام رسانم.

2274400 اکنون بیا، تو را با سر اشارتی خواهم کرد تا ترغیب گشته باشی، 2274401 چرا که این از سوی من در میان نامیرایان بزرگترین نشان [است]، 2274402 زیرا آنچه که با سر اشارت کنم نه از سوی من پس گرفته [می‌شود] و نه دروغین و نه بی‌سرانجام [است]. 2274403 پور خرونوس [چنین] گفت

2274403a و با ابروان سیاهش اشارتی کرد؛ 2274404 آنگاه زلفان خدایگون از سر شهریار نامیرا فرو بارید 2274405 و المپ پهناور را به لرزه انداخت.

531-567

2274406 آن دو چنین طرح ریخته، جدا شدند. 2274407 آنگاه او از المپ تابناک به دریای ژرف پرید، در حالی که زئوس سوی سرای خویش [رفت]، 2274408 و خدایان در برابر پدر، همه با هم از جایگاه خود برخاستند؛ 2274409 [چون او] می‌آمد، هیچ یک طاقت برجای ماندن نداشت، 2274409a و دگر همگی در برابر او به پا خاستند. 2274410 آنگاه او آنجا بر تخت پادشاهی نشست، 2274411 در حالی که هرا، او را دیده، بی‌خبر نبود که تتیس سیمین‌پا، دختر پیرمرد دریا، با او نقشه‌ها ریخته است.

2274412 بی‌درنگ زئوس، پور خرونوس را طعن‌زنان پیش می‌خواند: 2274413 ای فریبکار، کدامین خدایان باز با تو نقشه‌ها ریخته است؟ 2274414 همواره دور ماندن از من و در نهان تأمل کرده، داوری کردن تو را عزیز است، 2274415 و تا کنون هرگز مشتاقانه با من به گفتن سخنی که می‌اندیشی تن نداده‌ای؛ 2274416 و آنگاه پدر مردان و خدایان او را پاسخ می‌داد:

2274417 هرا، به دانستن تمام اندیشه‌های من امید مدار، 2274418 [زیرا] گرچه مرا همسری، تو را دشوار خواهد بود؛ 2274419 باری آنچه که درخور شنیدن [است]، پس نه کسی از خدایان و نه از آدمیان، پیش از تو آن را نخواهد دانست. 2274420 اما آنچه من بخواهم به دور از خدایان به آن بیندیشم، تو درباره‌ی هیچ یک از من مپرس و جويا مشو.

2274421 و آنگاه هرای ثور-چشم گرانقدر او را پاسخ داد: 2274422 ای شوم‌ترین پور خرونوس، این چه سخنی [بود] که گفتی؟ 2274423 تا کنون تو را نه زیاده سوالی پرسیده و نه جویا می‌شوم، 2274423a بلکه بس آسوده این امور را چنان که خواهی می‌سنجی.

2274424 اما اکنون در دل سخت ترسیده‌ام که مبدا تئیس سیمین‌پا، دختر پیرمرد دریا، تو را قانع کرده باشد؛ 2274425 چرا که سپیده‌دم کنار تو نشست 2274425a و زانوانت را گرفت. 2274426 می‌دانم که تو به راستی او را اشارتی کردی، که آخیلئوس را احترام دهی و بسیاری را کنار ناوهای آخاییان نابود گردانی.

2274427 زئوس ابرگردآور در پاسخ او را گفت:

2274428 ای فریفته، همواره بدگمانی 2274428a و از تو رهایی‌ام نیست، 2274429 و این گونه نخواهی توانست کاری پیش ببری؛ 2274429a بلکه از قلب من بس دورتر خواهی بود، 2274430 و این تو را ناگوارتر خواهد بود. 2274431 اگر امور چنین است، برای من مطلوب خواهد بود، 2274432 باری خاموش نشسته باش 2274432a و فرمان مرا اطاعت کن؛ اینک چنین خدایانی که در المپ هستند، آنگاه که نزدیک آمده و دستان شکست‌ناپذیرم را بر تو بالا برم از تو حفاظت نمی‌کنند.

568-611

2274433 چنین گفت 2274433a و هرای ثور-چشم گرانقدر ترسید 2274433b و آنگاه خمیده بر قلب مهربانش خاموش نشسته بود. 2274434 ایزدان آسمانی در سرای زئوس لبریز از خشم گشتند 2274435 و در میان آنان هفایستوس ستوده‌هنر، دلجویی‌کنان از مادر عزیزش، هرای سپیدبازو، سخن گفتن آغاز می‌کرد:

2274436 بی‌شک این کارها هلاکت‌بار و حتی تحمل‌ناپذیر خواهد بود؛ اگر شما دو نفر چنین به خاطر میرایان عناد ورزید و در میان خدایان نزاع افکنید، 2274437 هیچ لذتی [در این] ضیافت نیکو نخواهد بود، و آنگاه آنچه بدتر [است] پیروز می‌شود. 2274438 و من مادر را پند می‌دهم، گرچه خود اندیشمند [است]، که از پدر عزیز، زئوس، دلجویی کرده، تا پدر باز پرخاش نکند و ضیافت ما را برهم نزند. 2274439 چرا که اگر آن آذرخش انداز المپی بخواید، [ما را] از جایگاه‌مان می‌راند، 2274440 زیرا او به‌غایت برترین است. 2274441 باری، تو با سخنان لطیف به او نزدیک شو 2274442 و سپس بی‌درنگ آن المپی با ما مهربان خواهد بود.

2274443 آنگاه چنین می‌گفت 2274443a و بالا رفته، جام دودسته را در دستان مادر عزیزش می‌نهاد 2274443b و او را گفت:

2274444 ای مادر من، تاب بیاور 2274444a و گرچه نگرانی، خودت را حفظ کن؛ نخواهم که تو را، گرچه عزیز هستی، جلوی چشمانم ضربت‌خورده ببینم 2274444b و آنگاه رنجیده، هیچ نتوانم [از تو] دفاع کنم، 2274445 زیرا رو در رو شدن با آن المپی دشوار [است]؛ 2274446 چرا که پیش از این آن

بار که خواسته‌ام [از تو] دفاع کنم پای مرا گرفته و از دروازه‌ی آسمانی بیرون انداخت. 2274446a تمام روز روان بودم؛ 2274446b و همراه با خورشید در حال غروب در لِمُنوس فرو افتادم، 2274446c و دگر جان اندکی مانده بود. 2274447 در آنجا مردان سینتیایی بی‌درنگ از من افتاده مراقبت کردند. 2274448 چنین گفت، 2274448a و هرا، الهه‌ی سپیدبازو لبخند زد، 2274448b و لبخند زنان جام را از فرزندش با دست پذیرفت. 2274449 در همان حال او برای تمام آن خدایان دیگر از چپ به راست نکتار شیرین از قدح کشیده و شراب می‌ریخت؛ 2274450 و سپس خدایان فرخنده را خنده‌ی خاموش‌نشدنی برآمد، آنگاه که هفایستوس را میان سراها تکاپوکنان دیدند. 2274451 پس از آن تمام روز تا پایین رفتن خورشید جشن گرفتند 2274451a و دل‌شان [در آن] ضیافت برابر هیچ کم نمی‌داشت، نه چنگ بس‌زیبا را، که آپولون [به دست] می‌گرفت؛ و نه میوزها را، که به نوبت با صدای زیبایشان می‌سرودند. 2274452 دگر آنگاه که نور تابان خورشید پایین رفت، آنها هر یک به خانه رفته آرامیدند، در آنجایی که هفایستوس نامدار خمیده‌پا، با فهم [خویش] دانسته، برای هر یک سرایی ساخت و 2274453 زئوس المپی آذرخش‌انداز سوی بستر خویش می‌رفت، 2274453a آنجا که پیش از این وقتی او را خواب شیرین می‌آمد به خواب می‌رفت؛ 2274454 آنجا که بالا رفته، و در کنار هرای زرین‌تاج می‌آرامید.